خاطره

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید حسن‌علی حسین از نیروهای حزب‌الله لبنان

## از شام تا قدس به شجاعت ابوساجد گواهی می‌دهند

■ اسراء حمادی

**فرمانده شهید حسن‌علی حسین (ابوساجد) از شهدای حزب‌الله لبنان است که در جنگ اخیر با رژیم صهیونیستی در شهریور ۱۴۰۳ به شهادت رسید. این فرمانده حزب‌الله سال‌ها در میادین مختلف جنگیده بود. گفت‌وگوی جوان با هدی حسین فرزند شهید را پیش‌رو دارید.**

■■■

**ضمن معرفی پدر شهیدتان بفرمایید وی با چه ویژگی‌هایی شناخته می‌شد؟**

پدرم حسن علی حسین، از فرماندهان ویژه جبهه مقاومت با نام مستعار ابوساجد، متولد ۲۱ فوریه سال ۱۹۷۵ بود که در دوران حضور در جبهه مقاومت لبنان دوبار مجروح شد تا اینکه سپتامبر سال گذشته (۲۰۲۴) به شهادت رسید و در کفرملکی در جنوب لبنان به خاک سپرده شد. او در زندگی و مبارزه حضوری استثنایی داشت. هر کس به چهره‌اش نگاه می‌کرد، نشان شجاعت را در سیمای او می‌دید. حضورش کنار ما سراسر محبت، عطوفت و گرمای پدرانه بود. ویژگی برجسته‌اش هم نرمی در گفت‌وگو، قلب مهربان، گذشت دائمی و رفاقت با کوچک و بزرگ بود. روحیه‌ای شاد داشت و همیشه لبخندی زیبا بر لبانش بود. همه او را دوست داشتند و از همنشینی با پدر لذت می‌بردند و از حرف‌هایش بهره‌مند می‌شدند. بسیار مهربان بود، از همه خبر می‌گرفت و در اندوه‌شان شریک بود. آرام و بی‌اذیت و از همه مهم‌تر، احسان بزرگش به پدر و مادرش ویژگی بارزش بود. از همین رو نیکی به والدین، آراستگی به صفات اهل‌بیت علیهم‌السلام و دل نبستن به ظواهر دنیا درس‌هایی بود که او به ما آموخت. از عادات روزانه‌اش نماز اول وقت، نمازهای مستحب، خواندن زیارت عاشورا، تسبیح، ذکر خدا، قرائت قرآن و سجده‌های طولانی نماز شب و نماز صبح بود.

شهید حسن علی حسین

**او را به عنوان یک پدر و یک فرمانده چگونه وصف می‌کنید؟**

پدرم، دوستم، تکیه‌گاهم و همدم روزهایم بود. در همه سختی‌ها به او پناه می‌بردم و هرگز ناامیدم نمی‌کرد. با وجود مشغله زیاد، هر زمان که از جبهه بازمی‌گشت، جای خالی‌اش را کاملاً جبران می‌کرد. در کسوت یک فرمانده در کارش پرتلاش، بااخلاق، صبور، شجاع و متواضع بود. نسبت به همرزمان و فرزندانش مهربان بود که میان رهبری و پدری جمع کرده بود. او قلبی مهربان، متواضع و سیمایی همیشه خندان و خوش‌روحیه داشت. هر کس با او می‌نشست، احساس آرامش و اطمینان می‌کرد.

**در کدام لحظه بیش از همیشه به اینکه فرزند یکی از فرماندهان شهید لبنان هستید افتخار می‌کنید؟**

از لحظه شهادت پدرم تا امروز، افتخارم به او بیشتر شده است. در زمان حیاتش از بسیاری از دستاوردهایش بی‌خبر بودیم، اما پس از شهادت، رازها آشکار شد. آنچه بر افتخارم افزود، سخنان رزمندگان و دوستانش درباره شجاعت و خدماتش بود؛ اینکه او فقط پدر ما نبود، بلکه پدر تمام رزمندگان بود.

**اگر اکنون می‌توانستی از پدرت سؤالی بپرسی، چه می‌پرسیدی؟**

سؤال می‌کردم که دیدار چگونه بود؟ آیا دریای دلتنگی‌ات آرام گرفت؟ از دیدار حضرت فاطمه(س) برایم بگو، از یارانت، آیا گرد و خاک را از چهره‌ات پاک کردند؟ چگونه فرشتگان به استقبالت آمدند؟ لحظه‌ای بازگرد تا صدایت را بشنوم، چهره‌ات را ببینم، در آغوشت بگیرم. خوشا به حالت که به وصال رسیدی و کاش دیدارمان نزدیک باشد.

**از شجاعت‌های وی چگونه یاد می‌شود؟**

به او لقب فرمانده شجاع و دشمن‌شکن داده بودند، صاحب تصمیم‌های حکیمانه بود. میدان‌های نبرد از شام تا قدس گواه شجاعت او هستند. با وجود جراحت‌ها، عقب‌نشینی نمی‌کرد. با اینکه می‌دانست تحت تعقیب است، می‌گفت احتیاط‌ها را کرده‌ام، این وظیفه‌ام است و اگر خدا از من راضی باشد، ان‌شاءالله به شهادت می‌رسم که پس از عمری سرشار از فداکاری و پیروزی به آن رسید.

**آیا خود را برای شنیدن خبر شهادتش آماده کرده بودید؟**

پدر همیشه آرزوی شهادت داشت و برای این آرزو دعا می‌کرد. می‌دانستم در معرض خطر است و حس می‌کردم لحظه فراق نزدیک است. سه ماه پیش از شهادتش، طوری با او خداحافظی می‌کردم که انگار وداع آخر است. از بودن با او بهره می‌بردم و وقتی نبود، به عکس‌هایش خیره می‌شدم و با خود می‌گفتم آیا روزی فقط در عکس و خواب او را خواهم دید؟ روزهایم پر از ترس، دلتنگی، دعا و شوق دیدارش بود و صبری تا هنگام وصال. آخرین بار هم که وداع کرد، وداعش مثل همیشه بود که باز خواهد گشت و کنارمان خواهد ماند تا اینکه خبر شهادتش را به ما دادند. وداع بعد از شهادتش اما متفاوت بود. صورتش را ندیدم اما عطر حضورش همه جا را پر کرده بود. بعد از آن پدر را همیشه به خواب می‌بینم و هر بار خوشحال می‌شود و اطمینان می‌دهد که همیشه همراه‌مان است.

**سه ماه پیش از شهادتش طوری با او خداحافظی می‌کردم که انگار وداع آخر است. از بودن با او بهره می‌بردم و وقتی نبود، به عکس‌هایش خیره می‌شدم و با خود می‌گفتم آیا روزی فقط در عکس و خواب او را خواهم دید؟**

گفت‌وگوی «جوان» با جعفر جهروتی‌زاده، فرمانده تخریب لشکر ۲۷ و از رزمندگان حاضر در عملیات الی‌بیت‌المقدس

# لشکر ۲۷ در فتح خرمشهر گلوگاه خروج دشمن را بسته بود

جهروتی‌زاده نفر سمت راست در جبهه کردستان

■ فاطمه احمدی

**سردار جعفر جهروتی‌زاده، فرمانده گردان تخریب لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) بود. او از ابتدای تشکیل این لشکر تا پایان دفاع مقدس در همین یگان بود و خاطرات بسیاری از عملیات‌های مختلف جنگ دارد. خاطرات جهروتی‌زاده به دلیل استمرار حضورش در میادین مختلف بسیار گسترده است. از وضو گرفتن با برف‌های آب شده در ارتفاعات کردستان تا دیدن آزادی خرمشهر و... همگی دفتر خاطرات او را تشکیل می‌دهند، اما قرار داشتن در سالروز عملیات الی بیت‌المقدس (۱۰ اردیبهشت تا سوم خرداد ۶۱) را فرصتی دانستیم تا علاوه بر مرور بخش‌هایی از خاطرات او از نحوه حضور در جبهه‌های جنگ، گذری هم به روند عملیات آزادسازی خرمشهر داشته باشیم.**

**از چند سالگی وارد جریان انقلاب و جنگ شدید؟**

من متولد تیر ۱۳۴۰ در یک خانواده مذهبی هستم. ۱۶ ساله بودم که زمزمه‌های انقلاب شدت گرفت و ۱۷ ساله بودم که انقلاب پیروز شد. خداوند لطف کرد و توفیق داد از همان پیروزی انقلاب پای کار باشم. بعد از انقلاب هم همه توانم را گذاشتم که از دستاوردهای انقلاب دفاع کنم و تا همین الان و هر جا که نیاز بود، سعی کردم مفید واقع شوم.

**گفتید خانواده مذهبی داشتید، اعتقادات مذهبی چقدر در جذب جوان‌های آن دوره به انقلاب و دفاع مقدس نقش داشت؟**

مذهب یا در واقع داشتن اعتقادات مذهبی و عمل کردن به آن مهم‌ترین دارایی هر آدمی است. مخصوصاً وقتی جوهره تلاش هم همراهش شود، انسان را محکم بار می‌آورد، ساختار ذهنی درست می‌سازد و آرمان‌های حق را شکل می‌دهد. من پدرم کارگر کشاورز بود. زندگی خیلی سختی داشتیم طوری که همه دلمان برای پدرمان می‌سوخت. چون کارکردنش به تنهایی، کفاف یک زندگی ۱۰ نفره را نمی‌داد. ما چهار برادر و چهار خواهر بودیم. سعی می‌کردیم هرطور می‌توانیم به او کمک کنیم. کلاس سوم ابتدایی بودم که تا ظهر درس می‌خواندم. بعد تا ۱۰ شب کار می‌کردم. یادم است جایی که کار می‌کردم پس از یک هفته ۶ ریال حقوق گرفتم. گاهی پدرم یک هفته خانه نمی‌آمد. یکسره سر زمین بود. وقت‌هایی هم که می‌آمد، تا ۱۲ شب مشغول کار خانه بود. ما خانه‌مان اتاق نداشت. آب انبار داشتیم. پدرم می‌آمد خانه و تا نیمه شب مشغول درست کردن اتاق بود. ۱۲ شب می‌خوابید. دو ساعت مانده به اذان صبح برای عبادت و نماز شب بیدار می‌شد، بعد صبحانه‌اش را می‌خورد، اذان صبح را که می‌گفتند نمازش را می‌خواند و می‌رفت. یا مثلاً مادرم خیلی روی اخلاقیات ما حساس بود. لُب کلام اینکه جوهره تلاش با گوهر مذهب، انقلاب را برای ما عزیز کرد.

**چطور در جبهه حضور پیدا کردید؟**

یک هفته بعد از پیروزی انقلاب بود. داخل حیاط دراز کشیده بودم. خبر رسید که کردستان در تهدید و خطر ضد انقلاب است. من آن زمان پیش شهید سیدعبدالله برقعی کار می‌کردم. با شهید برقعی همراه چندنفر از بچه‌هایی که همراهشان بودند عازم مهاباد شدیم. دشمن حمله و پادگان مهاباد را خلع سلاح کرده بود. اوضاع شهر خیلی وخیم بود. آتشی که می‌ریختند روی شهر، عمدتاً زن و بچه مردم را به شهادت می‌رساند. ما در این موقعیت به مهاباد رسیدیم.

اینجا بود که کار ما با سیدعبدالله برقعی کلید خورد. بعد با مینی‌بوس شخصی شهید برقعی همراه ۱۵ نفر از بچه‌ها سنندج آمدیم. دشمن می‌خواست صدا و سیمای سنندج را تصرف کند. وقتی به صداوسیما رسیدیم گروهی که داشتند مقاومت می‌کردند جوانمردان نام داشتند، چون تعداد و امکاناتشان کم بود توان مقاومت نداشتند. اگر دشمن قبل از ما می‌رسید، حتماً صدا و سیما را می‌گرفت. با عنایت حق ایستادگی و صدا و سیما را حفظ کردیم.

**با حاج احمد متوسلیان، مؤسس لشکر ۲۷ چه زمانی آشنا شدید؟**

مأموریتی به ما دادند که به بانه برویم. فرمانداری بانه نقطه آشنایی من با حاج احمد متوسلیان بود، یعنی دقیقاً شهریور سال ۵۸ با حاج احمد شروع به کار کردیم. بانه که بودیم، یکسری خیانت‌هایی شکل گرفت به طوری که ما را از فرمانداری به پادگان بانه تبعید کردند تا ضدانقلاب راحت‌تر بتواند کار خودش را انجام دهد! در پادگان بانه، اوضاع خیلی سخت گذشت. آب را روی‌مان بسته بودند، غذا هم نداشتیم بخوریم. بچه‌ها روز می‌رفتند بالای ارتفاعات برف می‌آوردند آب می‌کردند و با همان یک ذره برف که آب می‌شد هم باید وضو می‌گرفتیم هم رفع تشنگی می‌کردیم و هم کارهای دیگر. یکی دیگر از مشکلاتمان سرمای زیاد هوا بود. هیچ سیستم گرمایشی در پادگان نبود. حتی هیزم هم نداشتیم. بالاخره بچه‌ها طوری خودشان را سرگرم می‌کردند. حاج احمد متوسلیان کنج اتاق می‌نشست، زانوی غم بغل می‌کرد. خودش را شرمنده بچه‌ها می‌دانست که نمی‌تواند کاری برای‌شان کند.

عملکرد هیئت حسن نیت هم کاملاً به ضررمان بود. دوست دارم اسم چندتا از بچه‌هایی را که در پادگان با هم بودیم نام ببرم؛ شهید مطلق، شهید زودی، شهید و کیلی، شهید طالقانی، شهید حاجی‌پور، شهید رستگار مقدم و سایر دوستان.

**چگونه به جبهه‌های جنوب اعزام شدید؟**

بعد از پنج ماه توانستیم از بانه به سختی به سنندج برویم. همان شب که رسیدیم، بچه‌ها استحمام کردند و کمی سرحال شدند، خبر آمد که عراق قصد حمله به ایران را دارد. حاج احمد و همراهانش به پاوه رفتند. شهید بروجردی به من اجازه رفتن به پاوه را نداد. گفت در کامیاران به تو بیشتر نیاز دارند. آموزش عملیات را آنجا شروع کردم. حاج احمد با همراهانش مریوان آمدند و بعد از اتمام کارم به ایشان پیوستم. با هم از مریوان به دزفول برای تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله آمدیم و در پادگان دوکوهه تیپ را تشکیل دادیم.

**در فتح خرمشهر وظیفه حاج احمد و نیروهایش این بود که همه راه‌های مواصلاتی به خرمشهر را ببندند. الی بیت‌المقدس در چهار مرحله عملیات اتفاق افتاد. در مرحله اول به جاده آسفالت اهواز - خرمشهر رسیدیم، در مرحله دوم رسیدیم به دژ محلی و مرز را بستیم، در مرحله سوم به سمت شلمچه حرکت کردیم و در مرحله چهارم تمام راه‌های مواصلاتی را روی دشمن بستیم**

**تیپ ۲۷ محمدرسول‌الله چطور تشکیل شد؟**

برای پاسخ به این سؤال می‌خواهم یکی از شاهکارهای حاج احمد متوسلیان را برایتان بازگو کنم که به گزارش تاریخ در ارتش‌های دنیا بی‌سابقه بود. حاج احمد در مدت ۴۳ روز یک تیپ تشکیل داد. یک تیپ متشکل از چهار گردان است. اما حاج احمد تیپی تشکیل داد به استعداد یک لشکر. با ۱۱ گردان تیپ را تشکیل داد. آن هم با هیچ‌گونه امکاناتی اعم از سلاح، ماشین و حتی لباس. حاج احمد خودش به تنهایی می‌توانست اندازه یک لشکر باشد. افرادی که با او بودند هم همینطور. مثل شهید شهبازی و شهید چراغی. سه بخش برای تشکیل تیپ آمدیم. یک بخش از مریوان که ما و حاج احمد بودیم، یک بخش از پاوه با شهید همت و بخش دیگر هم از همدان با شهید شهبازی آمدند.

۴۰ نفر کادر تیپ را تشکیل دادیم اما برای یک تیپ با این عظمت این کادر کم بود. برای همین هم یک نفر چند مسئولیت قبول می‌کرد. برای مثال شهید عباس کریمی که فرمانده اطلاعات عملیات شد، عنصر عملیاتی نداشت. خود فرماندهان عنصر عملیاتی و شناسایی می‌شدند.

**چرا این اسم برای تیپ انتخاب شد؟**

قبل از اینکه به حاج احمد ابلاغ شود برای تشکیل تیپ جنوب بیاید، خودش درصدد تشکیل تیپی به نام محمد رسول‌الله(ص) در غرب بود. چون ما در مریوان عملیاتی به همین نام انجام داده بودیم. داشت مقدمات تشکیل تیپ را انجام می‌داد که هم به او هم به شهید همت و هم به شهید شهبازی ابلاغ شد که بیایند جنوب و آنجا تیپ تشکیل بدهند. یک نکته هم از نحوه انتخاب فرماندهی این تیپ بگویم. من شنیدم که سردار رضایی انتخاب فرمانده را به اختیار خود این سه نفر (متوسلیان، همت و شهبازی) گذاشته بود. آن دو نفر هم مشخص بود رأی به فرماندهی احمد متوسلیان می‌دادند. چون قدرت مدیریت او یک چیز دیگر بود. خلاصه حاج احمد متوسلیان فرمانده تیپ شد. شهید شهبازی معاون تیپ و شهید همت هم رئیس ستاد تیپ شد.

**در سالروز انجام عملیات الی بیت‌المقدس قرار داریم، از حضور تیپ ۲۷ در این عملیات بگویید.**

هم در فتح المبین و هم در الی بیت المقدس مهم‌ترین نقطه عملیاتی به حاج احمد و بچه‌هایش داده شده بود. در فتح خرمشهر وظیفه او و نیروهایش این بود که همه راه‌های مواصلاتی به خرمشهر را ببندند تا نیروهای عراقی نتوانند فرار کنند. الی بیت المقدس در چهار مرحله عملیات اتفاق افتاد. در مرحله اول به جاده آسفالت اهواز - خرمشهر رسیدیم، در مرحله دوم رسیدیم به دژ محلی و مرز را بستیم، در مرحله سوم از دژ مارد به سمت شلمچه حرکت کردیم و در مرحله چهارم تمام راه‌های مواصلاتی را برای نیروهای بعثی بستیم. راه‌ها که کمی آزاد شد، شهید احمد کاظمی و شهید خرازی وارد خرمشهر شدند و در حوالی مسجد جامع به هم برخورد کردیم. سرانجام سوم خرداد خرمشهر آزاد شد.

**عملیات بیت‌المقدس چقدر طول کشید؟**

عملیات فتح‌المبین و الی بیت‌المقدس پشت سر هم بودند و روی هم رفته هر دو این عملیات سه ماه به طول انجامیدند. عملیات فتح‌المبین ۲ فروردین ۶۱ آغاز شد و دهم به اتمام رسید، بعد سریع مقدمات الی بیت المقدس انجام گرفت و این عملیات هم ۱۰ اردیبهشت آغاز شد و سوم خرداد ۶۱ به اتمام رسید. در این دو عملیات روی هم ۳۵ هزار نفر از نیروهای دشمن اسیر و ۴۰ هزار نفر کشته شدند، یعنی ۷۵ هزار نفر از بدنه ارتش عراق خارج شد و حدود هشت لشکر منهدم و ۶ هزار و ۵۰۰ کیلومتر از خاک ما آزاد شد.

**شما در این دو عملیات چه وظیفه‌ای داشتید؟**

جدای از این مطلب که هر کس هر کاری در توانش بود انجام می‌داد، من بنیانگذار گردان تخریب در عملیات فتح‌المبین بوده و تا پایان جنگ هم در تخریب بودم.

**تأثیرگذارترین عملیات تیپ ۲۷ محمدرسول‌الله بعد از الی بیت‌المقدس کدام بود؟**

ما بعد از عملیات بیت‌المقدس، دیگر حاج احمد را نداشتیم. بعد از عملیات همراه ایشان به لبنان رفتیم. ایشان در لبنان ربوده شد و ما با اشک و حال بد بدون حاج احمد بازگشتیم. خیلی واقعه تأثیرگذاری بود. ضمن اینکه ما فرماندهان بزرگی مثل شهبازی را هم از دست داده بودیم. شهید همت فرمانده لشکر شده بود و ما تا از لبنان برگردیم مرحله اول و دوم رمضان انجام شده بود. به مراحل بعد این عملیات رسیدیم که چندان فتوحات نداشت.

**گویا شما در جبهه دفاع از حرم هم ورود کرده بودید، چه چیزی دلیل اصلی این خستگی ناپذیری است؟**

اصلی‌ترین دلیل، پایبندی به خون شهداست. من برادرم کنارم شهید شد. سید عبدالله برقعی و خیلی از دوستانم کنارم شهید شدند. عمیق‌ترین دلیل ایستادگی، قطره‌های خونی هستند که نهال انقلاب را به درختی تنومند تبدیل کردند.

جهروتی‌زاده از پیشکسوتان لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص)

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۰۶

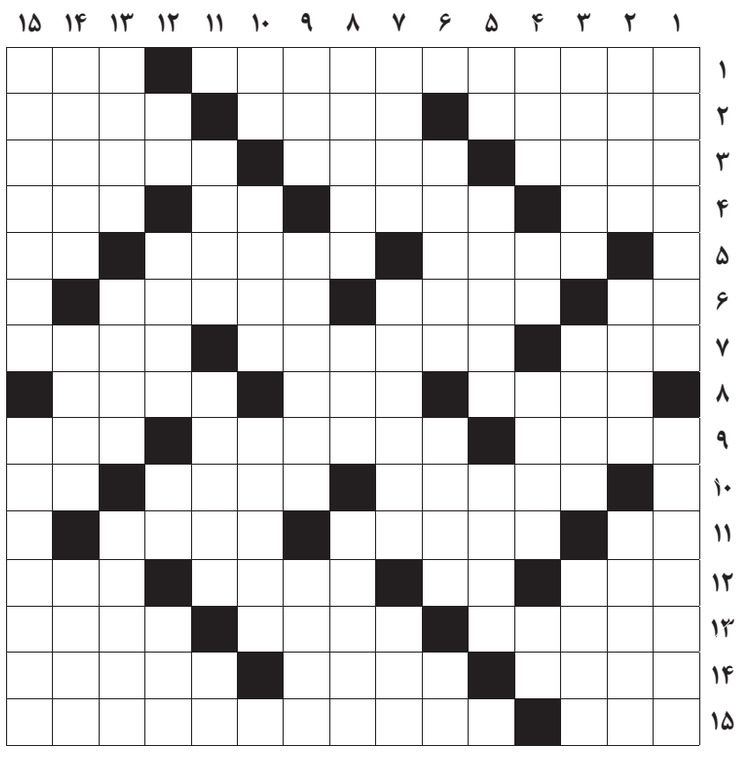

### از راست به چپ

■ ۱- عالم ربانی و صاحب کتاب معرفت نفس - اثر زخم ■ ۲- حسگر الکتریکی - ستون دروازه - شهری در آلمان ■ ۳- مُهر پادشاهان - لامپ الکترونیکی دوقطبی - هواپیمای بدون سرنشین ■ ۴- چین و شکن - کهولت - ناشنوا - نیشتر رگ‌زنی ■ ۵- شهری نزدیک اردبیل - صلیب - روحانی زرتشتی ■ ۶- چاشنی غذا - فوتوگراف - نیمتنه گرم ■ ۷- فانوس دریایی - موشک‌انداز ضدتانک - غلام سلطان محمود غزنوی ■ ۸- کالابرگ - پژواک صدا - مسلک حزبی ■ ۹- از ایالت‌های جنوبی امریکا - بگذار تا بگریم چون ابر در ... - مردم قرآنی ■ ۱۰- پاکان - زبر و خشن - هواپیمای سریع ■ ۱۱- یزدان - ابزاری در نجاری - سنگ قیمتی ■ ۱۲- پرستار - تاکسی پرجمعیت - میمون خاص ماداگاسکار - مستی ■ ۱۳- اجیر - پسر کاوه - پدر حضرت ابراهیم ■ ۱۴- قدرت - فراموشکار - سگ فضانورد ■ ۱۵- دام - نابغه عالم سینما که دیکتاتور بزرگ و عصر جدید از جمله فیلم‌های اوست

### از بالا به پایین

■ ۱- گل پیامبر زیباروی - مسابقه چندجانبه ■ ۲- جان‌پناه رزمنده - نوعی الکتریسیته - کشور هزار رودخانه ■ ۳- فراموشی - رئیسان - لباس زرتشتیان ■ ۴- منطقه قرمز تشک کشتی - حرف همراهی عرب - برج تاریخی ایتالیا - رودی در چین ■ ۵- صدمتر مربع - آهن نوک‌تیز - چند تا کسر ■ ۶- پول عراق - با نام فرانسیس، فیلسوف انگلیسی - پسوند شباهت ■ ۷- بانگ کبوتر - نام قدیم اصفهان - برف آذری ■ ۸- سرمربی اسبق و درگذشته فوتبال ملی ایران - واحد اندازه‌گیری - جانوری موهوم با زهر کشنده ■ ۹- همراه زن - سنگ معدنی به رنگ آبی - پدیدار دادن است - اعلامیه - نت میانی ■ ۱۲- میوه خوب - کشاورز - انتها - عالی و کامل ■ ۱۳- اسکلت شیروانی - دیگ دهان‌گشاد - کتاب شیخ مرتضی انصاری ■ ۱۴- پیوسته و پی‌درپی - هدف تیر - درنا ■ ۱۵- پول اندک و ناچیز - سردار ملی

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | ۹ | ۸ | | | |
| | | | ۱ | | | ۹ | ۴ | ۲ |
| | ۱ | | ۵ | | | | | |
| | | | ۶ | ۴ | | | | |
| ۳ | | | | | | ۴ | ۵ | ۷ |
| | ۹ | ۵ | | | | ۱ | | |
| | | | ۸ | | ۳ | | | |
| ۲ | ۴ | | | | | | ۷ | |
| | | | | | | ۵ | | ۱ |

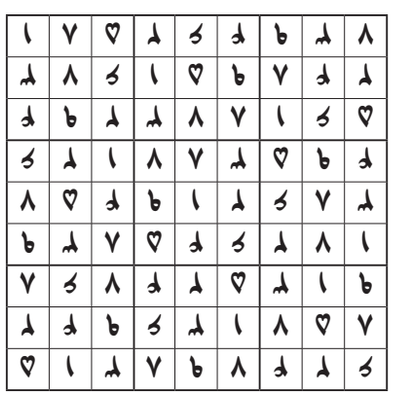

### جدول کلمات متقاطع
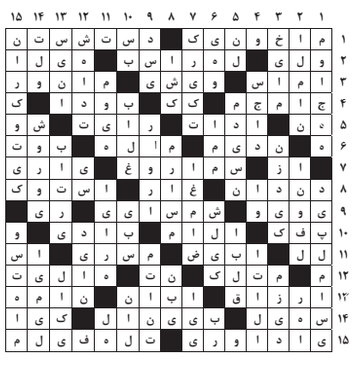
پاسخ جدول شماره ۷۳۰۵